



از دکتر مهدی پرهام

گذرگاه عافیت

همکار ارجمند ما آقای دکتر مهدی پرهام پس از مدت‌دوری و غیبت اضطراری که بیشتر بسبب تصدی و مدیریت ایشان بزرگ واحد حساس آموزشی پیش آمده بود در این شماره مجدداً همکاری خود را با «نگین» آغاز کرده‌اند. تاثرات و برداشتهای همکار گرامی ما از خدمات چندماهه در یک محیط آموزشی - که سرانجام نیز بسبب مشکلاتی که بر سر راه هر کار مثبت و سالم در این دیار بدیده می‌آید و از طبیعت بوروکراسی نافرجام ناشی می‌شود - ناتمام و گسسته ماند خود ماجرای جالبی است که امیدواریم در آینده شرح آنرا از قلم دکتر پرهام بخوانیم. در این عجلالت نویسنده محترم خاموشی خود را بکفایت نقد می‌زنم و مثل همیشه نکات دانش‌بنی را به صراحت باز می‌گوید.

جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ است
پیااله گیر که عمر عزیز بی بدل است
«حافظ»

رتال جامع علوم انسانی

ز مرغ صبح ندانم ، که سوسن آزاد
چه گوش کرد که باده زبان خموش آمد
«حافظ»

شوند و منم هیچ وقت درصد بر نیامدم عات آنرا ببرسم و ایشان را بشناسم نظر خود را تمثیلی از آنچه نوشته بودم رندانه بیان میداشتند و همه وقت نظر آن‌ها توأم با لطف بی‌کران بود ولی گاهی هم به نقاط ضعف مقاله انگشت می‌گذاشتند و بی‌رحمانه انتقاد میکردند ، اما بقدری در گفتار خود صدیق و بی‌غرض بودند که کمترین گرد کدورت بخاطر نمی‌نشت ، حتی بعضی اوقات که به تقاضای خصیصه فریبکاری ذاتی انسان رندانه از مطلبی گریز زده بودم یا در سنگر احتیاط پنهان شده بودم هوشمندانه مرا از سنگر بیرون می‌آوردند ، منم پرچم تسیم بر میکشیدم و به ضعفها و ناچاریهنا و بن بستها اقرار میکردم و بالاخره طوری باهم کنار می‌آمدیم - رابطه ما بدون اینکه یکدیگر را دیده باشیم خودمانی بود - ولی اکنون ماهیاست که این ارتباط برقرار نیست - من از آنها بی‌خبرم و آنها هم به ندیدن نوشته های من عادت کرده‌اند - طوری هم نشده نخواندن رشحات قلمی من آنها را بهمالیخولیا می‌زمن گرفتار نکرده است ملاحظه میفرمائید نه زمین با آسمان رفته و نه آسمان بزمین آمده

ماهیاست که مشغله‌های عصبکش و حیرت از نقش واژگونه ابنا روزگار که هر لحظه چون بت غبار بشکلی تازه جلوه‌گر میشوند و بخیال خود دل می‌برند غافل از آنکه آبروی خود می‌ریزند از یکطرف و بوروکراسی دیومشانه و عمر بر باد ده اداری که هر کاری در کارگاه آن از مجرای صحیح منحرف میگردد و ناگهان مدعی بجای متهم می‌نشینند از طرف دیگر رابطه مرا با خوانندگان مجله گرامی نگین قطع کرده است - شرح ماجرا طولانی است و گذاشته‌ام بعدها به تفصیل برای خوانندگان بنویسم تا آگاه گردند که بوروکراسی فقط بمعنی قرطاس بازی نیست در یک کلام علت بیشتر عقب افتادگی ممالک عقب افتاده اینست و بوروکرات چنان میکوبی است که باید میکوب سرطان وسل و شانکر را بطیب خاطر پذیرا شد و این جهنمی ملعون را از خود به دور کرد .

- سابقاً همراه که مجله منتشر میشد و نوشته‌های از نگارنده کمترین در آن بود عده‌ای از خوانندگان که نمیدانم بچه علت میل نداشتند شناخته

است - تا اینکه دو هفته پیش یکی از ایشان که خانمی ننگه‌دان و ننگه‌گوست تلفتی علت این ننوشتن طولانی را از من سؤال کرد ، منم برای اینکه معلمش شود کاسه‌ای زیر نیم کاسه نیست گرفتاریهایم را برایش شمردم و ناخودآگاه قسم خوردم که علت ننوشتن اینهاست - همینکه قسم خوردم گفت فلانی نشد اگر قسم نخورده بودی باور میکردم ولی قسم چه رسمی و چه غیررسمی آن تردید آور است و آنقدر که برست عهدی و تزلزل یادکننده دلیل است بر راستگویی گواه نیست - اگر اینهمه قسم که مسئولین امور بمناسبت و بمناسبت برای حسن انجام کارها یاد مینمایند اثری داشت که بهشت موعود در کار بود - حالا بیا مردومردانه بگو «گذرگاه عاقبت» را انتخاب نموده‌ای که اینچنین «چریده» می‌روی ؟ - سؤال سبلیک - ادیبانه - توام بافراسط و کمی شیطنت آمیز بود ، نمیشد سرسری جواب داد جوابی درخور سؤال باید میدادم ولی بدبختانه چیزی همطراز آن بذهنم نیامد ، کوهی بموی گفتم :

گوهر مخزن اسرار همانست که بود

حقه مهر بدان نام و نشانت که بود

حافظ

یقین داشته باش من شرمنده از خموشی عوض نشده‌ام ، اما خموشیم از نوع آن خموشی اسرارآمیز نیست که حافظ شیرین سخن در بیستی که ابتدای مقال آورده‌ام به سوسن آزاد نسبت داده است ، خموشی من از حیرت و بهی عظیم است که سراپایم را فراگرفته است - سکوت نظیر سکوت عارف سالکی نیست که از شگفتیهای طبیعت و کائنات سر بجیب مراقبت کشیده باشد - من بگرداننده و گردنده فکر نمیکنم - بشاعرکارها نمی‌اندیشم - حیرت من از عظمت سطح حقارتها و پستی‌هاست - تعجب نکن ، کار حقیر ، مردم حقیر ، فکر حقیر همیشه بوده است ولی امروز حقارت ارتقاعی عجیب گرفته واقعا منحیرم - حیرتم شاید نظیر حیرت آن شامشگری باشد که می‌بیند سیم‌باز عیاراز میان آبگیری موج برنج آمیخته به زرشک و زعفران و مرغ بریان بیرون می‌آورد و همینکه از سر اشتها دست میبرد که لقمه‌ای بدهان گذارد لقمه در دستش سنگ خارا میگردد .

گرفتار حیرتی شده‌ام نظیر حیرت عالمی اندیشمند که به پرگویی و توضیح واضحات معلم اطفال گرفتار آمده و انسانیت حکم می‌کند که ساکت بماند تا دل تنگ معلم یارو گو نشکند و خجلت نکشد - بهی آمیخته بدغمی جانگداز وجودم را گرفته که یک لحظه وجود سزار قیصر روم را فراگرفت وقتی برتوس پسر خواننده خویش را جزء توطئه‌گران قتل خود دید و فریاد برآورد که برتوس توهم ...

لحظاتی در زندگیم پیدا شده که در حد آنگاه مواظبه لقمان به فلسفه باید خاضعانه از حمال سرگذر طریقه حمل بار را بپنداری بحث فلسفه گوئی کنم و دم برنیاورم - ای داد ! گاهی خودرا در قعر قره‌ای می‌بینم و از آنجا با حسرت طلوع آفتاب را از ستیخ کوه مشاهده میکنم و ازین مقبوط و مقبوط سراپایم اندوه میشود - این سخن پیشوای متقیان - الدهر اتولنی ثم اتولنی وقتی چون ضربات پیاپی پتک بمغزم فرود می‌آید که از خیرگزاریهایی مخفف دنیا حساسه ابدی ویتنام را می‌شوم و بفاصله‌ای کوتاه نزاکت ایجاد می‌کند که رودرو از دهان تن کیشوتی هزار مرتبه حقیرتر از تن کیشوت رمان مشهور سروانتس ماجراهای ساختگی عاشقانه و درعین حال ابلهانه را که سرسوزنی لطف و جاذبه در آنها یافت نمیشود گوش دهم - دردنیائی که سروشت منها با خون وآهن رقم میخورد و شرف و پایمردی چهره‌های متعالی و ابدی در تاریخ ثبت می‌کند من باید برای چی و با کی مبارزه کنم ! - نظرات فروید یکی پشت دیگری درین کارگر خورده نمایان و بیاده میشود - عقده‌های بازنده بخصوص آنها که ناشی از تحقیر و اهانت زورمندان گذشته و حال است مشکلاتی بزرگ در این کار کوچک پدید آورده است - من که با انتخاب زندگی ساده امروز و نداشتن کمبود در گذشته عقده‌ای در وجودم پنهان نیست حالا باید تاوان این سلامت نفس را بجدااعلا بدهم و از حقیران و سرافکنندگان اجتماع موجودات بزرگوار و داهی و شریف بازم که براتب مشکلتر از ساختن کیمیا و لیمیاست و آنچه سعی میکنم که بروی خود نیاورم و طوری وانمود کنم که حقارت و ذلالت ایشان را نمی‌بینم نمیشود ، سطح وقاحت بقدری بالاست که یکدفعه اعصابم بهم می‌ریزد و از کوره بدرمی -

روم و آنچه شایسته وسزای آنهاست بایشان میگویم هرچند کار فنج میشود ولی اعصاب من راحت میگردد و راستی که اعصاب آرام و فارغ از تشنج بنصام ارزشهای دنیا می‌ارزد - خلاصه دوست عزیز این گوشتهای از کار و حالتی از حالات من است - دوست ناشناسم با آهنگ دلتشین و گیرای زبانه خود گفت خدا کند علت همینها باشد که گفتمی - گوشه تان را گذاشت و مرا باندیشه فروبرد -

- گذرگاه عاقبت ! راستی این کدام معبر و کجاست که انسان باید در آن چریده رود ؟

- چریده روی چه نوع حرکتی است که انسان را سلامت و بی‌خطر از گذرگاه عاقبت میگذرانند و بسر منزل مقصود میرساند ؟

این دو اصطلاح در بیستی از حافظ که در ابتدای مقال آورده‌ام و مورد اشاره دوست ناشناسم بود آمده است و با اینکه در محاورات بگوش نمیخورد ولی بگوش آشناست و انسان با آنها احساس بیگانگی نمی‌کند - درست مثل کسی که اولین دفعه انسان او را می‌بیند ولی با اینکه قبلا او را ندیده ناگهان احساس میکند عجب ! مثل اینکه سالها پیش او را جانی دیده است و کاملا با او آشناست - این نوع ترکیبهای دل‌انگیز که در حد ذوق و ظرافت از کلمات عادی گرفته شده ولی معانی خاص و مانوس بذهن القا میکند ، همچنین انتخاب وزنی کاملا حساب شده برای غزلی که مفهوم این ترکیبها را دربرمیگیرد و بالاخره بند و اندرز یا شکوه و شکایتی که از مجموع اینها در نهایت فصاحت بیان میشود زبان و هنر حافظ است و از هیچ‌کس دیگر ساخته نیست - در تمام اینها رابطه و بستگی برقرار است - امتحان کنید ، کلمه‌های را بردارید و بجایش کلمه‌های زیباتر بگذارید در مجموع می‌بینید غزل سبک و بی‌نظم میشود - عجیب است که روی این ترکیبات و معانی لطیف آنها و زبان نرولشان که در واقع شناسنامه حافظ است و حافظ را از آنها میتوان شناخت و به از تاریخ تولد و نزدیکترین نسخه بعصر حافظ ، حافظ شناسان محترم کاری نکرده‌اند و حافظ و هنرش یکی ناشناخته مانده است - می‌تردید روی هرغزل حافظ مثل بنهون روی هر سمفونی ساعتها کار کرده‌است و بهمین سبب است که تمام غزلیا اینچنین پیرامنه و مرصع و غیر قابل تغییر است و گرنه با این طبع روان و احاطه‌ای که بعلوم عصر خود داشته میتوانسته است کتابها بنویسد و هزاران غزل و قصیده خوب بر پایه منتهی به شاهکار - واقعا اغلب غزلیا شاهکاری به عظمت سمفونی کار استاد است و خداکند موسیقی غرب مثل سایر مظاهر غرب ما را خیره نکند و موسیقی ما را مثل سایر چیزها همان یکجا بلند و روزی بیاید که دریادای همطراز و هم شان حافظ موسیقی متولد شود که با احاطه برعم و ادب شرقی و غربی و در عین حال موسیقی شرقی و غربی را داشته باشد و بتواند از غزلیای شورانگیز حافظ بزرگترین سمفونیهای عصر را پدید آورد و حیاتی جدید برای این اعجوبه‌ها در آغاز کند - چون نسل آینده به اقتضای زمان فرصت بیشتری در اختیار دارد که با مطالعه عرفان سنگین شرق مضامین لطیف و بلند حافظ را درک کند و انگلی در دهان آینده حرفها دیگر حرفهایی ازین دست نیست و از همه مهمتر نحوه مطالعه میباشد که بیشتر بطریق سعی و بصری از صفحات تلویزیون و پرده های سینما و امواج رادیو انجام خواهد گرفت و شنیدن سمفونی پرهیجان ملهم از یک غزل حافظ و تفسیر آن براتب آسانتر و عملی‌تر از خواندن یک غزل و تعقیر در نکات و ظرائفی میباشد که دیگر زبان روز نیست - فرصتها در آینده خیلی محدود است و فراغتی که در میانه دست میدهد باید صرف استفاده از اطلاعات فشرده و مختصر و درعین حال کلی بشود ، اطلاع در هر کار نامطوب و سرعت دائر مدار همه امور است اینست که در فاصله‌های کوتاه گوش‌دادن به تفسیر موزیکال کتابی تلخیص شده براتب عملی‌تر از خواندن این کتاب ظرف یکی دو هفته می‌باشد .

بنظر من یگانه چیزی که میتواند گنجینه عظیم ادب و هنر ما را تا حدی به نسل آینده منتقل کند بطوریکه هم عظمت نسبی این آثار درک شود و هم تعدد و تفصیل آنها موجب خستگی و ملال نسل بی‌حوصله نگردد موسیقی گسترده غربی است که فی‌المثل در یک سمفونی یک کتاب را میتوان بیان کرد اما این برگردان و نقل و انتقال کار بی‌هنرانی نظیر سازندگان تصنیف های مبتذل امروزی نیست که راستی در بی‌بصری و بی‌ذوقی و

پرسوادی و عاری بودن از هر موسیقی نمونه های منحصر بفرزند - و من
نمیدانم مرجعی در مسکنت نیست که از جنایت هنری اینها جوگیری کند و
آزین هذیان گوئی خشم آور که راستی حد اعلائی ابتدال است ممانعت بعمل
آورد؟ حاشیه بدرازا کشید سخن از گذرگاه عاقبت بود که آندوست نداشت
زندانه مرا در حال عبور یا مهبی عبور از آن میدانست - برای عبور ازین
گذرگاه همانطور که سقارش شده انسان باید جریده رود - یعنی مجرد -
تنها - سبک بدون باری بردوش و مصاحبی در کنار - و گرنه رونده اولی که
نمی تواند داخل گذرگاه شود و ثابیا اگر فرضا داخل شد بالاخره نیمه های
راه گیر میکند و مجبور میشود پیرایه و اضافات را رها کند و «تنها»
بگذرد - حالا باید دید سلامت گذشتن اصلا باین می ارزد که انسان سرانجام
مجبور شود تنها رود و مصاحب و یار و یابوری نداشته باشد؟ تنهایی موقعیتی
و حشمت است! بگذریم از تنهایی بمعنی فسیفی آن که هراسانی حقیقتا تنه است
و این تار و بود پیوستگی و علائق ظاهر نیر پازود باقتضای زمان و موقعیت
از هم می گسلد و انسان آگاه و سرد و گرم چشیده روزی ناگهان احساس
میکند که در برهوت زندگی بیکه و تنه است و دنیای او بادنیای نزدیکترین
دوست و خویش خود مینیاردها سال نوری فاصله دارد و همان زمان است
که ازین بیگانگی و هراس و حشمت میکند و فریاد می کشد :

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود
ز بهار ازین بسیابان وین راه بی نهایت

«حافظ»

بی تردید میان گذرگاه عاقبتی که حافظ دریابد برای گذشتن از آن
سبکباری و تنهایی توأم باین نیازی را شرط دانسته و گذرگاه عاقبتی که
آندوست رند غائب از نظر برای من تخیل کرده فرق و فاصله بسیار است
منظور آن رند نکته سنج که آهنگ دلشین و جذبه زبانه و انتخاب
شعر حافظ باو لطف خاص داده بود ازین گذرگاه گذشتن یعنی چنانچه
در کارها نگهداشتن و رعایت نوعی محافظه کاری باب روز و خلاصه کارم
ول دادن و سخت نگرفتن و نوعی مصلحت اندیشی است که چنانچه با خاموش
نشستن همراه گردد سعادت و سلامت نصیب میکند و در نتیجه نه کسی بکار
آدم کاردارد و نه آدم بی جهت در کار دیگران دخالت مینماید و خلاصه انسان مثل
دسته گل فارغ از غم دیگران در بند خویشش خویش مینماید - بالمثل اگر
دنیا را آب برد و چنین موجودی را خواب ، وی ترجیح میدهد او را از خواب
ناز بیدار نکنند هر چند دنیا و مافیها را آب خروشان با خود ببرد - این
خودپرستی و تملق روی و همه را فدای خود کردن و خود پایدار ماندن از
خصوصیات فرد پرورنده شده در سیستم سرمایه داری است - سیستم عجیبی
است! شخص و هر چیز دیگر برای سرمایه دار وقتی ارزش پیدا میکند
سود باشد و گرنه با نقش دیوار برابر است - اینهایی که شب با سرمایه دار
صاحب جاه پیمان می زنند و صبح ناگهان او را با خود بیگانه می بینند و تمجب
میکند و شکوه سر میدهند که حضرت ایشان تا دیشب سر لطف و مهر داشتند
چه شد که بی مقدمه ترک صحبت و مراوده فرمودند آنهمای اخلاقی هستند -
علت را باید در خود جستجو کنند که از چه موقع سود بخشی یا باسطلاع
امروز گارائی آنان زائل شده است - در آئین سرمایه داری زن و فرزند و
دوست اگر موجب تباهی ثروت شوند فدا کردن آنها سهل و ضروری است -
چون زن حقیقی سرمایه دار که پیوند ابدی ازدواج با او بسته شده سرمایه
اوست و فرزند خلفش فرزندی است که ازین زن متولد میشود یعنی «منفعت»
یا ربح پول و دوست مصاحب حقیقی که از دیدن هیچکس مثل او شاد
نمیشود مسته چک و اوراق بهاداریست که بیان کننده و نشان دهنده ارزش
این سرمایه است - فراموش نمیکنم یکی از سرمایه داران که نزول خواری
یشام است روزی میخواست درجه محبتش را نسبت به نوه خود که خیلی او را
دوست دارد بیان کند - خیلی صمیمانه گفت فرزند آدم مثل سرمایه اوست
که البته عزیز است اما نوه حکم منفعت پول را دارد که ازین سرمایه حاصل
شده است و آترا زیاد می کند و در نتیجه آدم خیلی بیشتر از سرمایه او را
دوست میدارد - ملاحظه میکنید تمام میزان و سنجش اهمیت افراد و اشیا با
پول است - هیچ چیز برای سرمایه دار با آن برابر نیست - چه چیز در دنیا
گرامی تر از جان آدمی است؟ یقینا هیچ چیز - اما برای سرمایه دار چرا ،

و آن پول است - باعراق حمل نکنید پول از جان گرامی تر است - امروز
مساله حیاتی و ممانتی که مورد مطالعه همه کشور های جهان قرار گرفته
مساله تحقیق درباره انسان و تصرفاتش در محیط زیست است (Ecologie -
اکولوژی) که اخیرا در استکهلم مجمعی از نمایندگان تمام ممالک دنیا
تشکیل شد و ماهم در آن شرکت کردیم - موضوع برسر این بوده و هست
که اگر صنعت بهمین نحو گسترش یابد و «رشد» صنعتی که افزایش آن برای
همه ممالک دنیا بخصوص ممالک در حال رشد نوعی تفاخر و مباحث شده
همچنان بسیر صعودی خود ادامه دهد بدون اینکه برای زوائد و کثافات
بیمصرف آنچه تولید شده فکری شود هوا و آب و خاک طوری مسموم میشود
که نه فقط حیوانات و نباتات مجاور نابود خواهد شد بلکه انسان هم پادست
خود زنده بگور میشود - این واقعیتی قطعی است - اما تا سیستم سرمایه داری
و ضوابطش که محور آن «سود» فردی است بدون توجه بلفانی اجتماع
همچنان با قدرت پا بر جا باشد این زنده بگوری حتی است - زیرا کاهش
رشد صنعتی یعنی کاهش تولید و کاهش تولید یعنی کاهش سود و کاهش
بود یعنی انصراف از سرمایه گذاری و کاهش قدرت اقتصادی و شکست در
بازار رقابت و بالتبینه شکست سیاسی و تفویض به قدرت سیاسی غالب -
ملاحظه میفرمائید این یک محکومیت است و تمام این کنترانسها و مجامع
بین المللی تا این سیستم برین ضوابط میگردند تشریفاتی بیش نخواهد بود و
جان در مقابل سود کوچکترین ارزشی نخواهد داشت .

دنیای سرمایه داری دنیای میمونهاست - بیاد دارم پرستارم که
بها هنگام خواب قصه های شیرین میگفت یکی از قصه های قصه میمون
و بجهش در حمام بود - گویا پدر آمرزیده ای هوسباز قصد کرده بود درجه
مقاومت و وفامندی جنس میمون را بداند ، حال این چه هوس مضحکی بوده
که بر آن شخص زنده دیگر مربوط بخود اوست - میمون ماده ای را بابجهش
بحمام سرخانه میفرستد و دستور میدهد که مرتب درجه حرارت حمام را
بالا برافزاید تا جایی که کف حمام تفته شود - میمون بچه را در آغوش داشت
و بهر طرف می برد ، همینکه حرارت بنهایت رسید و کف پایش بر سنگهای
تفته سوخت و تب مقاومت نیاورد بچه را از آغوش گرفت و بر کف حمام
گذاشت و خود برای نجات از سوختن روی آن نشست - البته بچه در دم مرد
و میمون موقتا از رنج سوختن خلاص شد ولی چند دقیقه بعد حرارت از جسد
بریان به تشمتگاه عریان مادر سرایت کرد و سرانجام او هم سوخت و جان
بجان آفرین تسلیم نمود - این سرشت و سرنوشت همه سرمایه داران جهانست -
برای آسایشهای موقت عزیزترین افراد خود را قربانی می کنند و خود هم
متعاقب آن سر به نیست میشوند - البته همه خیال می کنند که با قربانی کردن
این و آن خود زنده و میمانند و این خود خواهی که تحمیل سود انگیزه آنست
چون هر جور نوعی سرمایه داری است - برای زدودن زهر بد آموزی این زندگی
میمونی ضروریست داستان عبرت آموز دیگری که باز از زبان پرستارم شنیدم
نقل کنم و آن داستان سگ باوقائست که صاحب خود را از مرگ قطعی نجات داد -
داستان اینست که رهروی با سگش در فصل تابستان بمقصد فلان آبادی بیابانی
را طی میکردند ، نیمه راه به برکه آبی زلال رسیدند ، مرد هوس آب تنی
کرد ، کوله پشتی را گذاشت جامه رو و زیر را کند و مهبی آب تنی شد
که ناگهان سگ پارس کنان بسوی او رفت و با جست و خیز خود مانع ورود
او به آب گردید .

مرد اطراف را نگاه کرد که نکند دزدی در کمین باشد ، چند قدمی
با سگ رفت ولی چیزی ندید دوباره بطرف برکه برگشت که وارد آب شود
این دفعه سگ باو حمله برد و پایش را مجروح کرد و خود بلافاصله در برکه
پرید و شناکان پیش رفت که ناگهان از حرکت بازماند و حیوانی که شاید
از نوع هشت پای دریایی بوده او را در کام خود کشید و بقعر برکه فرو برد
سگ مرد و بصاحب کم فهم و بی اعتمادش فهماند که مرگ در طریق ارادت
و دوستی کار آسانی است - حیوان مرگی را انتخاب کرد که منتهی بزندگی
انسانی شد و هستند انسانهایی که نوعی زندگی را انتخاب کرده اند که منتهی
بمرگ هزاران انسان و حیوان بسته زبان میشود . ملاحظه میفرمائید زندگی
میمونی یکنوع زندگیت اینهم نوع دیگر آن - هر دو زندگیت و در هر
بته در صفحه ۵۴

گذرگاه عاقبت (بقیه)

دو هم از مرگ گریز نیست اما میان آنها فاصله بسیار است :
آن يك گليم خويش بدر ميبرد ز موج
وين سعی ميکند که بگيرد غريق را
(سعدی)

تمام بقای جامعه در سیستمی نیست که در آن فرد برای زنده ماندن حاضر شود همه را یکسره قربانی کند و برای تحصیل سود دنیا را در لجه کثافت و ابخره مسموم دفن نماید - جامعه باقی میماند و بقای آن در سیستمی است که برای زنده ماندن دیگران فرد باید باطیب خاطر خود را فدا کند سرمایه‌داری فردپرور بحکم ضرورت در حال انحلال است و علائم زوال آن از همه جانب پیداست و بجای آن طبق ناموس طبیعت سیستمی جایگزین خواهد شد که فرد خود را ابدی نمی‌پندارد و خوشتن را در کنار جمع و با جمع حس میکند و جدا از آن چون ماهی در خشکی امید زیست نخواهد داشت - چنین سیستمی اگر مایه‌ای از سوسیالیسم داشته باشد بتحقیق به‌صلاح و سعادت انسانی خواهد بود و دنیا را روی کورکورانه از ابر قدرتهای مظاهر به سوسیالیسم نخواهد کرد - مفهوم زندگی در چنین سیستمی بقول رژه - گارودی (اندیشمند عالیقدر فرانسوی که دو سال پیش بعثت آزادبخواهی و اعتراض به‌فاجعه چکسواکی از حزب کمونیست فرانسه اخراج شد) این است - « ... زندگی يك تلاش است - آگاهی به این واقعیت است که انسان جزئی از کل یا جمع است - جمع انسانهایی که مدام در مبارزه‌اند - مبارزه با اشیاء و طبیعت مبارزه با خود (این مبارزه بسیار عظیم و برای رهائی از چنگ غرائز حیوانی است - م) ورود درین جمع مبارز ضروری است اما پیامبران دروغین و مبشران سعادت موهوم راه گریز می‌آموزند که دنیا بیمار است بنا برین خود را بداخل نبرد کشاندن دیوانگی است - زندگی زیبای خود را در کنار همین سیلاب گل‌آلود بناکن ولی بدرون آن گام نگذار - تو هر چند عاقل تر باشی بیهان میزان بزرگتری - همه چیز را بجوش ، همه چیز را آزمون کن ، اما بهیچ چیز دل میند بدن سان دون ثوان دانش و معرفت خواهی شد ... »

تهائی و از جمع بریدن و خود در امان زیستن و دیگران را در لجه آتش مشتعل دیدن رمز حیات نیست و نمیشود از گذرگاه عاقبت سلامت گذشت این گذرگاه بقدری تنگ و تنگتر میشود که انسان میان دیوارهای آن چون دانه میان سنگهای آسیا خورده و نابود میشود - آنها که از گذرگاه عاقبت حافظ « گریزگاه » می‌سازند و خیال میکنند کناره رفتن بهتر است همان پیامبران دروغین جهان سرمایه‌داری هستند - حافظ بزرگترین مبارز عصر خود بوده است و عظیمترین مبارزه را با غرائز حیوانی خود نموده و از آن نبرد فاتح و سرفراز بیرون آمده است - این نبرد به مراتب سهمگین تر از نبرد با طبیعت و یا با درندگان انسان صورت است - حاصل این نبرد جزیده روی است و جزیده رفتن بحقیقت فرغ از بار سنگین مال و متال بودن و دور از انگیزه جاه و مقام زیستن و علیه زندگی میمیونی بر خاستن و در نتیجه انسان شدن است - و بعکس ملاشدن آدم‌شدن بسیار مشکل است - امیدوارم حافظ را در این زمینه شناساندن مایه تعجب حافظ‌مداران نکرده و نوپردازان گرامی هم از اینکه حافظ کناره رو را در صف اول رزمندگان عصر خود مشاهده مینمایند ناراحت نشوند و اطمینان داشته باشند اگر ایشان هم برصالت خود واقف شوند و قدم در صف مبارزان گذارند و حداقل از خود شروع کنند واز مبارزه نهراسند حافظ مبارز جای ایشان را تنگ نخواهد کرد -

در آخر دلم میخواهد دوست عزیز ناشناسم برین نکته واقف شود که مرگ تنها خطر بزرگ زندگی نیست که انسان از آن به گذرگاه عاقبت پناه برد و نانی به فرخ روز خورد - در زندگی خطرهای عظیمتری است که اگر فرا رسد انسان هر لحظه صدمه می‌پذیرد و زنده میشود و پناهگاهی هم در پیش نیست که انسان بآن پناه برد - مفهوم این معنی را مرحوم تقی پینش در دو بیت بسیار زیبا آورده است :

دست خود را ز در ناکس و کس کوتاه کن

آخر این دست بلند تو هشرها دارد

خطر مرگ نسه چیزی است کز آن ترسد مرد

زندگانی بتر از مرگ خطر ها دارد

نقل «کامل» برای تمام مطبوعات آزاد و مثله کردن و تحریف جملات ممنوع است.

مهاتما گاندی (بقیه)

روش‌های تازه را به آسانی نمی‌پذیرفتند و از بالا آمدن توده‌های مردم دچار آشفتگی می‌گشتند . معذا امواج احساسات مردم بقدری نیرومند بود و چنان سراسر کشور را می‌پوشاند که خواه ناخواه در آنها هم اثری می‌گذاشت . چندان معدود از این رهبران از کنگره کناره گرفتند که از جمله آنها آقای محمدعلی جیناه بود . جدا شدن او از کنگره بهیچوجه بخاطر اختلاف نظر درباره مسئله هندو و مسلمان نبود بلکه بخاطر آن بود که نمی‌توانست خود را با ایدئولوژی مترقیانه‌تری که اتخاذ شده بود تطبیق دهد و حتی بیش از آن به این عات بود که توده‌های مردم ژنده‌پوشی را که به زبان هندوستانی حرف می‌زدند (بجای زبان انگلیسی - مترجم) و صفوف کنگره را پر می‌کردند دوست نمی‌داشت . نظر او درباره سیاست نوع عالیتر آن بود که معمولا در مجالس قانونگذاری و اطقهای کمیته و کنفرانس مطرح می‌شود . نتیجه آن شد که تا چند سالی بکلی از صحنه هند بیرون رفت و حتی تصمیم گرفت که بکلی از هند خارج شود به این منظور در انگلستان مستقر گشت و چند سال هم در آنجا زندگی کرد . از کتاب «کشف هند» بقلم نهر و - ترجمه : محمود تقضلی

صندل کاسپین



برای آقایان و جوانان

قیمت ۲۲۰-۲۵۰-۲۸۰ ریال

در تمام فروشگاههای کفش پی

کفش پی

در خدمت ملت ایران

